

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هشتم، شماره ۳۱، بهار ۱۳۹۵
صفحات: ۱-۲۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۱۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۱۱/۵

جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران

دکتر مجید توسلی رکن آبادی* / مختار نوری**

چکیده

با ظهور گفتمان مشروطه و آگاهی به اصول دموکراتیک از سوی روشنفکران، مفهوم «شهروندی» وارد ادبیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی گردید. به نظر می‌رسد بررسی و روشننگری هر چه بیشتر پیرامون چنین مفهومی در جامعه سیاسی ایران که فرایند گذار به دموکراسی و توسعه سیاسی را در پیش روی خود دارد امری قابل توجه باشد. لذا مساله اصلی مقاله حاضر در این پرسش تجلی یافته است که «دلایل عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران چیست؟». در پاسخ به این پرسش فرضیه آن است که «گفتمان‌های سیاسی معاصر به دلیل داشتن فرهنگ سیاسی غیرمشارکتی و گرایش به اقتدارگرایی نتوانسته‌اند حقوق شهروندی را در جامعه چنان که شایسته انسان مدرن است به رسمیت بشناسند، و حقوق شهروندی همچنان به عنوان نوعی مفهوم ایدئالیستی باقی مانده و نتوانسته است جامعه عمل ببوشد». مقاله حاضر می‌کوشد از منظری تئوریک و روش‌شناسانه، شرایط تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر از عصر قاجار تا دوره جمهوری اسلامی را بررسی نماید. به منظور دستیابی به این هدف، مقاله حاضر از حیث تئوریک بر نظریه شهروندی «توماس هامپری مارشال» و از منظر روش‌شناسی بر روش‌های جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمان برای تجزیه و تحلیل شرایط عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران تمرکز نموده است.

کلید واژه‌ها

جامعه‌شناسی تاریخی، حقوق شهروندی، گفتمان‌های سیاسی، قاجار، پهلوی، جمهوری اسلامی، اقتدارگرایی.

tavasoli@gmail.com

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

nouri.mokhtar63@gmail.com

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه

مفهوم «شهروندی»^۱ یکی از مفاهیم کلیدی پرسابقه در فلسفه سیاسی است که از زمان شکل‌گیری فلسفه سیاسی کلاسیک (به‌ویژه در آرای ارسطو) تا عصر معاصر به اشکال گوناگون در درون نظریه‌های مندرج در این نوع فلسفه، بارها بازتولید تئوریک شده است. به گونه‌ای که می‌توان از نظریه‌های شهروندی پیشامدرن، مدرن و پسامدرن نام برد. در اعصار گذشته انسان‌ها به محض تولد یا ورود به عرصه‌های اجتماعی به لحاظ هنجاری موجوداتی تکلیف‌مند و نه محق شناخته می‌شدند، اما انسان امروزی و مدرن بیش از آنکه طالب فهم و تشخیص تکالیف خود باشد، طالب درک و کشف حقوق خود است. می‌توان گفت که به‌دلیل تغییر چهارچوب فکری انسان عصر مدرن بود که مختصات جهان جدید در مقابل مفهوم همیشگی رعیت، مفهوم نوظهور شهروند را قرار داد و شهروند، انسان اجتماعی صاحب حقوق و در عین حال موظف و مسؤول است. به تعبیر یکی از صاحب نظران «مفهوم شهروندی را می‌توان در مجموع شامل مفاهیم جدیدی دانست که با زندگی برخاسته از تجدد و فرهنگ آن در هم آمیخته است و به‌شدت از نحوه نگاه معطوف به استعداد انسان بلوغ یافته، توانایی‌های وی و چگونگی شرکت دادن و سهم کردن او در وضعیت و سرنوشت حیات فردی-اجتماعی متأثر است» (قادری، ۱۳۷۹: ۴۶). به هر حال، مفهوم شهروندی که ناظر بر حق مداری انسان مدرن می‌باشد ایده‌ای است که در اروپای غربی زاده شد و در عصر جدید هم زمان با فراگیر شدنش انتشار یافت. قبول حقوق و وظایف قانونی و سیاسی ناشی از جایگاه شهروندی بنیاد اصلی و ایده اساسی این مفهوم است. مقوله شهروندی به‌ضرورت، حاصل سیاست مدرن و پیامد اجتماعی-سیاسی انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی است. بدین معنی شهروندی تمامی دگرگونی‌های حاصل از تبدیل جامعه سنتی به جامعه صنعتی را در بر می‌گیرد. در جهان معاصر موضوع شهروندی از جذابیت بسیار زیادی در سایر جوامع برخوردار شده است. پرسشی که اینجا به ذهن خطور می‌کند آن است که چرا موضوع شهروندی برای کشور ما ایران اهمیت دارد؟. در پاسخ به چنین پرسشی می‌توان بیان کرد که ایران کشوری عمدتاً شهری است و سرعت شهری شدن در آن بسیار بالاست. نظر به چنین اهمیت و جذابیتی است که پژوهش حاضر در تلاش است تا ضمن تشریح ابعاد تئوریک مفهوم شهروندی، به‌صورت روش‌مند دلایل عدم امکان و امتناع از شکل

گیری آن در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران از دوره قاجار تا دوره جمهوری اسلامی را تحلیل نماید. در ایران معاصر از اواخر قرن نوزدهم میلادی تاکنون سه گفتمان به‌عنوان گفتمان‌های مسلط وجود داشته است. گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی به‌عنوان گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور نفوذ تجدد غربی بوده و از عناصر مختلفی مانند نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه، استبداد قاجاری و پدرسالاری قبیله‌ای ترکیب شده است و مبتنی بر اقتدار و پدرسالاری سیاسی است که در آن حقوق شهروندی از اهمیت چندانی برخوردار نبود (بشیریه، ۱۳۸۷: ۷۳-۶۳). گفتمان نوسازگرا و مطلقه پهلوی نیز ترکیبی بود از پاتریمونیالیسم سنتی به انضمام توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی و در آن عناصری چون توسعه از بالا، ناسیونالیسم ایرانی، سکولاریسم و توسعه صنعتی وجود داشت که جایی برای مشارکت و رقابت سیاسی و حقوق شهروندی در آن وجود نداشت. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک نیز واکنشی بود از سوی روشنفکران مذهبی و روحانیون به مدرنیسم مطلقه پهلوی و در آن سنت اسلامی به‌عنوان راه حل مسایل جامعه و عصر مدرن به ایدئولوژی تبدیل شد. در این گفتمان عناصری از نظریه سیاسی شیعه، برخی از وجوه پاتریمونیالیسم سنتی، مردم‌گرایی پوپولیستی و اقتدارگرایی کاریزمایی بوده است و با پلورالیسم، جامعه مدنی و سنت روشنفکری غرب و ناسیونالیسم ایرانی و حقوق شهروندی نیز سر ستیز دارد (شهرام‌نیا، ۱۳۸۵: ۴۵۹-۴۵۸). از این نکته نمی‌توان چشم‌پوشی کرد که گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران دارای ماهیتی اقتدارگرا هستند که به‌دلیل داشتن فرهنگ سیاسی محدود، تبعی و غیرمشارکتی نتوانسته‌اند حقوق شهروندی را در جامعه چنان که شایسته انسان مدرن است به رسمیت بشناسند. بر این مبنا مقاله حاضر در تلاش است تا دو موضوع را به بحث بگذارد؛ اول اینکه به لحاظ تئوریک مفهوم شهروند و حقوق شهروندی را مورد بحث قرار دهد و ثانياً بصورت روشمند دلایل عدم امکان شکل‌گیری آن در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران را تحلیل نماید. نظر به چنین موضوعاتی، ساماندهی مباحث نوشتار حاضر جهت راستی‌آزمایی فرضیه اصلی بحث و نکات مورد نظر به این صورت است که ابتدا به تشریح مبانی نظری مفهوم حقوق شهروندی و پیشینه تاریخی آن پرداخته می‌شود، سپس چارچوب روش‌شناسی بحث از منظر روش‌های جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمان طرح و بحث می‌شود، پس از این تمهیدات تئوریک و روش‌شناسانه، در ادامه به موضوع اصلی بحث یعنی جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در

گفتمان های سیاسی معاصر ایران به ترتیب زمانی از دوره پاتریمونیاالیسم سنتی قاجار تا دوره جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد. مطالب ارائه شده با نتیجه گیری به پایان می رسد.

۱. پیشینه تاریخی و ابعاد نظری مفهوم شهروندی

مفهوم شهروندی همواره در کانون منازعات فکری بوده است. حوزه معنایی این مفهوم، برآیند یک رشته تحولات بنیادی در نهادها و نظریه‌هاست که موجب عرضه معانی متعددی شده است. این مفهوم در فرایند زمان از سه عصر کلاسیک، مدرن و متاخر تاثیر پذیرفته و مورد تحلیل و تعبیرات مختلفی قرار گرفته است. مفهوم شهروند از شهر ریشه می گیرد و «City» از واژه لاتینی «لویتایس» مشتق شده است. لویتاس معادل واژه پلیس در زبان و فرهنگ یونانی است، بنابراین شهر تنها مجمعی از ساکنین یک منطقه معین نیست بلکه مفهوم واحد سیاسی مستقلی را افاده می کند. از همین جا تفاوت عمیق دو مفهوم شهروند و رعیت آشکار می شود. در حالی که شهروندان به همان میزان که در شهر حضور فیزیکی دارند، حضور سیاسی نیز دارند، اما رعایا فقط حضور فیزیکی دارند. رعیت فقط از قانون و اراده حاکم اطاعت می کند، اما شهروند در تنظیم قانون و خلق اراده حاکم سهم خواهی می کند و سپس از آن اطاعت می کند، زیرا اطاعت از آن را به سود خود می داند. مفاهیم، اصول و نهادهای مربوط به شهروندی طی قرون متمادی گسترش یافته و دارای پیشینه طولانی است. پیشینه مفهوم شهروندی به دولت شهرهای یونان باستان باز می گردد و متفکرانی مانند ماکس وبر بر این باورند که چنین مفهومی در تمدن های دیگر نظیر چین، هند و خاورمیانه غایب بوده است (Kymlicka, 2000:8). از این دیدگاه اولین تجربه شهروندی در دولت شهرهای یونانی قابل درک است. در این تعبیر از مفهوم شهروندی، دوگانگی هایی نظیر دولت و جامعه، حوزه عمومی و خصوصی کاربرد نداشت. به عبارت دیگر، شهروندی و دولت شهر یکسان بودند و تعهدات شهروندی در همه جنبه های زندگی جاری و ساری بود (فالکس، ۱۳۸۱: ۲۹-۲۷). فرد هنگام تولد، بر اساس نوعی وابستگی موروثی، شهروند یک دولت شهر محسوب می شد. در مفهوم کلاسیک، اولین تلاش منظم برای توسعه نظریه شهروندی را ارسطو انجام داده است. مطابق تعریف ارسطو، شهروند هم باید حکمرانی و هم فرمانبرداری کند، اگرچه شهروندی در دولت شهرها تا حد زیادی انحصاری بود و زنان، بردگان، بربرها و بیگانگان را شامل نمی شد. در این تطور تاریخی، در قرون وسطی اهمیت موضوع شهروندی کاهش یافت، چرا که دیدگاه قرون

وسطایی سیاست را عرصه فهم سلسله مراتب حاکم بر دو حوزه کلیسایی و امپراتوری می‌دانست. لذا در این دوره شهروند حالت سلسله مراتبی به خود گرفت. اما در عصر مدرن و به دلیل چرخش پارادایمی از سلسله مراتب مشروعیت بخش پیشین به سوی سوژه‌های خود مشروعیت بخش تغییراتی در حوزه شهروندی حاصل شد. به تدریج در قرون ۱۸ و ۱۹ با توسعه تفکر لیبرالی و مدرن پایه‌های شکل‌گیری حقوق شهروندی گسترش یافت (شیانی، ۱۳۸۱: ۱۱). بنابراین تا پیش از شکل گرفتن اندیشه‌های آغازین انقلاب فرانسه و سایر انقلاب‌های دموکراتیک عصر مدرن نمی‌توان انتظار داشت که اخلاق و حقوق شهروندی به مثابه اندیشه‌ای سازمان یافته امکان بروز بیابد. این امر با چند واقعه مهم امکان ظهور یافت: انقلاب آمریکا و تدوین قانون اساسی لیبرال، انقلاب فرانسه و شکل‌گیری اعلامیه حقوق بشر، شکل‌گیری دولت - ملت در اروپا و گسترش آن در سایر مناطق دنیا (فکوهی، ۱۳۸۳: ۸۳-۷۹). از دیدگاه «آنتونی گیدنز»، توسعه مفهوم شهروندی با گسترش حاکمیت دولت یا ساخته شدن قدرت اداری از اواخر قرن شانزدهم مرتبط است (Giddens, 1985: 219). با این اوصاف، مفهوم شهروندی و حقوق و وظایف برآمده از آن، هر چند واجد خصلت‌های یک تلاش و اقدام مستمر تاریخی بود، اما در واقع نظریه‌های شهروندی تا اواسط دهه ۱۹۶۰ چندان مورد توجه جدی نبودند. تا این مقطع مفهوم شهروندی نه به منزله حوزه‌ای مستقل، بلکه ذیل بحث‌های ارایه شده در قالب نظریه‌ها سیاسی و مسایل توسعه سیاسی مورد توجه قرار می‌گرفت. اما از این مقطع به بعد موضوعات شهروندی به صورت مستقل و منسجم مورد توجه قرار گرفت.

همانطور که گفته شد، مفهوم شهروندی همواره در کانون منازعات فکری بوده است و اندیشمندان مختلفی در این راستا به ارایه نظر پرداخته‌اند. در این راستا، «مونتسکیو»، مفهوم شهروندی را مجموعه‌ای از سازوکارهای اخلاقی - مدنی می‌داند که باید آن را در مفهوم روابطی که میان میان شهروندان حاکم است تعریف کرد. او شهروند را یک امر برخاسته شده حقوقی می‌داند که هدف از کاربرد آن برقراری نظم است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۸۷). از این منظر، «ژان ژاک روسو»، شهروند را فردی معرفی می‌کرد که پیوسته به دنبال یک حس جمعی است و می‌خواهد در امور جامعه‌اش فعال باشد. از نظر «الکسی دو توکویل»، شهروند یک خود تقسیم شده است که میان انزوای خویش و اهداف مشترک گرفتار آمده است (همان، ۸۷). در گفتمان مدرن شهروندی پس از نظریات متقدمانی مانند مونتسکیو، روسو، کانت، ماکس وبر، دورکهایم، تونیس و... پیرامون مفهوم شهروندی، شاید هیچ متفکری به اندازه «توماس هامپری مارشال»

شهرت و اعتبار نداشته باشد. تحلیل تاریخی - جامعه‌شناختی مارشال نقطه شروعی مناسب برای مبحث شهروندی است. مارشال شهروندی را مجموعه‌ای از حقوق در حال گسترش می‌داند که به مجموعه‌ای در حال گسترش از انسان‌ها اعطا می‌شود. او حقوق شهروندی را دربردارنده سه نوع حقوق می‌داند: حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی. حقوق شهروندی مدنی که ناظر به برخورداری از حمایت قانونی است، شامل آزادی شخصی، آزادی بیان، اندیشه، عقیده، حق مالکیت شخصی و حق برخوردار بودن از عدالت می‌باشد. حقوق سیاسی که در برگیرنده حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی به عنوان یکی از اعضای نهاد برخوردار از اقتدار سیاسی و یا به‌عنوان یکی از انتخاب‌کنندگان اعضای چنین نهادی می‌باشد و در نهایت شهروندی رفاهی که حق برخورداری از استانداردهای اولیه زندگی است. اما تعریف «مارشال» از حقوق اجتماعی نسبت به تعریفش از حقوق مدنی و سیاسی انتزاعی‌تر است. او معتقد است که مراد من از حقوق اجتماعی عبارتست از طیف وسیعی از حقوق که حق برخورداری از حداقلی از رفاه اقتصادی و امنیت تا حق برخورداری کامل از میراث اجتماعی و حق زندگی به‌عنوان یک موجود متمم طبق معیارهای حاکم بر یک جامعه را در بر می‌گیرد (Marshall, 1992:8). به‌طور کلی، در نظریه‌های رایج در این حوزه، شهروندی را مفهومی بهم پیوسته از حقوق و وظایف مدنی، سیاسی و اجتماعی می‌دانند که به مثابه نوعی پایگاه، شان و عضویت اجتماعی به تمامی افراد جامعه اعطا شده است و فارغ از تعلقات طبقاتی، نژادی، قومی، مذهبی و اقتصادی همگان را یکسان و برابر فرض کرده و آن‌ها را واجد حق برخورداری از تمامی امتیازات، منابع و مزایای حاصله از جامعه می‌داند و در نهایت مسؤول، مکلف و موظف به مشارکت در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، محسوب می‌نماید (منوچهری و نجاتی حسینی، ۱۳۸۵:۳). شهروندی را غالباً باید به معنی قدرت بخشی به اعضای جامعه و توانمندسازی و برخوردار سازی آن‌ها از حقوق مختلف در نظر گرفت. نظر به اهمیت چنین موضوعات و حقوق و مزایایی است که بررسی دلایل عدم شکل‌گیری حقوق شهروندی و رعایت نکردن آن از سوی گفتمان‌های سیاسی معاصر در ایران شایسته طرح و بررسی می‌گردد.

۲. روش‌شناسی پژوهش

موفقیت در بررسی هر موضوع سیاسی اجتماعی در درجه اول مستلزم دارا بودن روش و رهیافتی است که پژوهش در قالب آن معنا پیدا می‌کند و روشن می‌سازد که پژوهشگر از چه

منظری به موضوع مورد بحث نگاه می‌کند. منظور و مراد از کاربرد مفهوم روش یا رهیافت در اینجا اشاره به تلاشی است که برای دریافت و ادراک معرفت نسبت به موضوع مورد مطالعه بکار برده می‌شود. به لحاظ ماهیت و اهمیت موضوع، مقاله حاضر از حیث روش شناسی به صورت همزمان از روش «جامعه‌شناسی تاریخی» برای تحلیل شرایط تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در دوره معاصر از دوره قاجار تا دوره جمهوری اسلامی، و «روش گفتمانی» برای تحلیل گفتمان‌های سیاسی معاصر و نظام معنایی آن‌ها بهره می‌گیرد.

۱-۲. جامعه‌شناسی تاریخی

فهم و ارزیابی واقع بینانه مسایل اجتماعی و سیاسی ایران بدون توجه به تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور برخوردی غیر جامعه‌شناختی به تاریخ و نگاهی غیرتاریخی به جامعه‌شناسی کشور است. لذا برای شناخت جامعه در بستر تاریخی خود ناگزیر هستیم تا پارادایمی را که براساس آن جامعه در بزنگاه‌ها و گذرگاه‌های تاریخ، تعیین یافته بشناسیم و بدانیم آنچه باعث برجسته شدن یا نادیده گرفته شدن گوشه‌هایی از زندگی اجتماعی در طول دوره‌های گوناگون زمانی شده است نماینده کدام مکتب یا طرز نگرش به این موضوع است. از این رو نوشتار حاضر برای شناسایی موانع پیش روی حقوق شهروندی در ایران معاصر از روش جامعه‌شناسی تاریخی بهره خواهد گرفت. جامعه‌شناسی تاریخی، نقطه تلاقی دو علم تاریخ و جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. جامعه‌شناسی تاریخی، شاخه‌ای از جامعه‌شناسی است که به چگونگی توسعه جوامع در طول تاریخ می‌پردازد. اصطلاح جامعه‌شناسی تاریخی کمتر از پنجاه سال است که در مطالعات بین رشته‌ای رایج شده است و به رغم این عمر کوتاه، به تمام بخش‌های کار جامعه‌شناختی و تاریخی نفوذ کرده است (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۴۹۱). در یک تعریف گفته شده است «جامعه‌شناسی تاریخی مطالعه گذشته برای پی بردن به این امر است که چگونه جوامع کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند» (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶). محور اصلی و ایده مرکزی نویسندگان و جامعه‌شناسانی که در چارچوب رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی مسایل اجتماعی جوامع بشری را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهند، این است که ارزیابی ساختارهای اجتماعی و شیوه‌های هم‌کنشی اجتماعی معاصر بدون تامل تاریخی کارکرد یا نهاد مشخص، راه به جایی نمی‌برد. می‌توان گفت که رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی در دوره پسامدرن مطرح گردید. در این دوره است که شناخت از طریق تجربه جایگزین شناخت از طریق حس و تجربه فردی می‌شود. جامعه‌شناسی تاریخی از یکسو به انتقاد گسترده به جامعه‌شناسان تجربه‌گرا-

پوزیتیویستی می‌پردازد و معتقد است که شناخت جوامع بدون توجه به اصل تاریخی تحول آن غیر ممکن است و از سوی دیگر به انتقاد گسترده‌ای از تاریخ نگاری سند محور و وقایع محور می‌پردازد. جامعه شناسی تاریخی هم چنین نوعی واکنش علمی و محتوایی در برابر دیدگاه کسانی است که اعتقاد دارند تمامی جوامع بشری در هر شرایط و موقعیت سیاسی و اجتماعی یا در هر زمان و مکانی در روند تحول خود از مراحل یکسانی عبور می‌کنند. اگر اندیشمندانی مانند آگوست کنت، دورکهایم، مارکس، پارسونز، آلموند، لوسین پای و... بر امکان پذیری عبور از جامعه‌سنستی به جامعه مدرن و دستیابی تمام جوامع به توسعه از همان مسیری که نظام‌های غربی طی کرده‌اند، تاکید دارند، پیروان رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی همچون برینگتون مور، تدا اسکاچپل، پری آندرسون، چارلز تیلی، اسمیت، برتران بدیع و... سعی می‌کنند نشان دهند که تمام جوامع و به خصوص جوامع جهان سومی بر خلاف دیدگاه‌های تک خطی و غیر تاریخی راه یکسانی را طی نکرده‌اند و اصولا کپی برداری از الگوی توسعه غربی به خاطر شرایط خاص هر کشور امکان پذیر نیست. البته تاکید بر ویژگی‌های خاص جوامع به معنای نادیده گرفتن اصول عام توسعه و تحول جوامع نیست، بلکه جامعه‌شناسی تاریخی با عبور از دیدگاه‌های تک خطی، امکان دستیابی ابعاد مشترک و کلی را نیز برای خود محفوظ می‌داند. در واقع طرفداران جامعه شناسی تاریخی تلاش می‌کنند نشان دهند که چگونه ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی هر جامعه ای روند منحصر به فردی را برای آن جامعه و کشور رقم می‌زند (ازغندی، ۱۳۹۳: ۱۶). بر این مبنا مساله مهم در جامعه شناسی تاریخی شهروندی ایران، کشف ماهیت تاریخی- اجتماعی امتناع شهروندی و شکل نگرفتن زمینه‌ها و بسترهای تقویت کننده شهروندی است.

۲-۲. گفتمان

بسیاری از محققان و صاحب نظران بر این باورند که می‌توان از روش گفتمان برای تحلیل گفتمانی تحولات سیاسی معاصر ایران بهره گرفت. در توجیه قابلیت رهیافت گفتمانی در تحلیل پدیده‌های سیاسی و از جمله در ایران، «امیر محمد حاجی یوسفی» در مقاله ای تحت عنوان «گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران» معتقد است که اندیشمندان ایرانی از چهار روش یا رهیافت برای تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی ایران بهره گرفته‌اند. او با مطالعه آثار و منابع موجود به این نتیجه رسیده است که این روش‌ها را می‌توان به: ۱- روش فرهنگ سیاسی و نخبه‌گرایی؛ ۲- تحلیل طبقاتی؛ ۳- تحلیل اقتصاد سیاسی؛ ۴- تحلیل گفتمانی، دسته‌بندی کرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۰۵). گفتمان و تحلیل گفتمان به مثابه یک

اصطلاح تخصصی برای اولین بار در زبان شناسی توسط «زلیگ هریس» به کار گرفته شد و از آن زمان تا به حال تحلیل گفتمان در حوزه زبان‌شناسی مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته است. از بعد تحلیلی، مفهوم گفتمان که در این متن مورد استفاده قرار می‌گیرد از سه اصل معرفت شناختی الهام گرفته است:

الف) فراروایت یا روایت‌های بزرگ رهایی بخش ژان فرانسوا لیوتار؛

ب) موضع ضد بنیان‌گرایی ریچارد رورتی؛

ج) جریان شالوده‌شکنی ژاک دریدا (فیرحی، ۱۳۸۴: ۵۴). «میشل فوکو» به عنوان یکی از نظریه پردازان اصلی حوزه گفتمان مدعی است که گفتمان عبارت است از تفاوت میان آنچه می‌توان در یک دوره معین به صورت به صورت درست گفت و آنچه در واقع گفته می‌شود. دغدغه اصلی در نظریه گفتمان آن است که مردم در جوامع، چه درک و شناختی نسبت به خود دارند. به عبارت دیگر، تعریف مردم در جوامع گوناگون از خودشان چیست و به تبع این تعریف و شناخت، الگوی رفتاری آن‌ها چیست؟ اشیاء و پدیده‌ها و مفاهیم تنها از طریق گفتمان معنا دار گردیده، قابلیت فهم و شناخت می‌یابند (مارش و استوکر، ۱۳۸۷: ۲۵۷). فوکو معتقد است که هرگز گفتمان‌ها از روابط قدرت خالی نیستند و صدور دستورالعمل و وضع قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها در مباحث اخلاقی، نشان از سلطه و اعمال قدرت در این حوزه دارد (مک دانل، ۱۳۸۰: ۳۹). در این چارچوب فوکویی، گفتمان‌های مختلف، مفاهیم و تحولات مختلفی را ارائه می‌کند و هر آنچه که به چیزی دلالت کند یا دارای معنی باشد، می‌توان آن را به‌عنوان بخشی از گفتمان تلقی نمود. از این منظر هر عصر تاریخی، سامان و انگاره‌دانی (اپیستمه) خاص خود را دارد و انواع مشخص گفتمان‌ها، دارای تاریخیت خاص خود هستند و جهان پیرامون نیز در قالب همین گفتمان‌های خاص قابل شناسایی هستند. فوکو برای پی بردن به گفتمان‌های خاص در دوره‌های معین، به بررسی قواعدی می‌پردازد که تعیین می‌کنند در یک دوره خاص چه احکامی به‌عنوان «احکام درست و معنی‌دار» پذیرفته می‌شوند (کازمی و محسنی آهویی، ۱۳۸۷: ۳۸). «ارنستو لاکلاو» و «شنتال موفه» نیز در نوشته‌های خود سعی کردند مفهوم گفتمان فوکو را با دیدگاه‌های سوسور، دریدا، لاکان، گرامشی، آلتوسر و دیگران ترکیب نمایند و نظریه‌ای پسا ساختارگرایانه ارائه دهند که بر اساس آن همه پدیده‌های اجتماعی تحت تاثیر فرایندهای گفتمانی شکل می‌گیرند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۲۶). در مباحثی که پیرامون نظریه گفتمان لاکلاو و موفه ارائه شده است، مبارزه بر سر خلق معنا همواره نقش

محوری داشته است. در چارچوب نظریات آن ها، نزاع و تقابل بر کل جامعه سایه می‌اندازد و نیروی پیش راننده آن است. در این راستا، هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز کامل شکل بگیرد و اثبات شود، زیرا هر گفتمانی در نزاع با دیگر گفتمان‌ها به سر می‌برد. برجسته سازی و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت از طریق مبارزه برای تثبیت دال‌های شناور، دال مرکزی و دال‌های دیگر است. بدین طریق، گفتمان‌ها هم تلاش می‌کنند برای هژمونیک شدن به تولید معنا بپردازند و هم با به کارگیری انطباق و انقیاد، دشمن و غیر را حذف و طرد سازند (همان، ۱۵۷). محققان زیادی از روش گفتمانی برای تحلیل پدیده‌های سیاسی در دوره معاصر بهره گرفته‌اند. در این راستا، «حسین بشیریه» معتقد است که در ایران معاصر از اواخر قرن نوزدهم میلادی تاکنون سه گفتمان به عنوان گفتمان‌های مسلط سیاسی شکل گرفته اند. او این سه گفتمان را به ترتیب؛ گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی، گفتمان نوسازگرا و مطلقه پهلوی و گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک می‌نامد. بشیریه در مجموع مهم‌ترین خصیصه هر سه گفتمان سیاسی مذکور را در اقتدارگرایی آن‌ها دسته‌بندی می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۷۳-۶۳). پس از ارایه تمهیدات تاریخی و تئوریک پیرامون مفهوم شهروند و حقوق شهروندی و طرح روش‌شناسی بحث از منظر روش‌های جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمان، در ادامه به موضوع اصلی مقاله یعنی جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران به ترتیب زمانی از دوره پاتریمونیالیسم سنتی قاجار تا دوره جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد.

۳. جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران

از رهگذر آنچه که، مارشال حقوق شهروندی مدنی، سیاسی و اجتماعی می‌نامد، نوشتار حاضر در ادامه می‌کوشد دلایل عدم شکل‌گیری چنین حقوقی را در گفتمان‌های سیاسی معاصر کشور بررسی نماید. در واقع موضوع مهم در جامعه‌شناسی تاریخی شهروندی در ایران معاصر کشف و شناسایی علل و عوامل بازدارنده در شکل‌گیری حقوق شهروندی است. به‌طور کلی می‌توان گفت که ماهیت اقتدارگرایانه گفتمان‌های سیاسی حاکم در اشکال مختلف، مبانی و بسترهای لازم را برای شکل دهی به حقوق شهروندی فراهم نساخته است. به استثنای مقاطع کوتاهی از تاریخ معاصر کشور، که آن مقاطع کوتاه هم توسط ذهنیت اقتدارگرای ایرانی

تحمل نشده‌اند، ما هرگز نتوانسته ایم برنامه بلندمدتی جهت بزرگداشت حقوق و کرامت انسانی از منظر سیاسی و اجتماعی تدوین نماییم. برای جلوگیری از مطلق‌گرایی و پیشگیری از تعمیم‌های ناصواب، در ادامه ادعای اصلی این نوشتار را که، اقتدارگرایی گفتمان‌های سیاسی معاصر مانع شکل‌گیری حقوق شهروندی بوده را در یک سیر تطور تاریخی از عصر قاجار تا دوره جمهوری اسلامی به بحث و بررسی می‌گذاریم.

۱-۳. گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی (امتناع و امکان حقوق شهروندی)

با اتخاذ رویکردی تاریخی می‌توان گفت ماهیت شخصی، خودکامه و استبدادی دولت در ایران، بدون آنکه به دین و سنت جا افتاده و پایداری، یا به قانون و قرار داد روشنی، یا به جامعه و طبقات اجتماعی متکی و مستند باشد، در پیوند با ایلات و عشایر و بر اساس زور و غلبه، حاکی از بافت سنتی نظام‌های سیاسی موجود در ایران بوده که طی آن همه چیز تابع سیاست‌های سلطان و حاکم بود. قانونمندی و نهادینگی و عقلانیت و ثبات پایداری که در نظام‌های سیاسی مدرن وجود دارد در ایران ریشه تاریخی ندارد. در سیر تطور تاریخی، از همان دوران باستان «استبداد شرقی» جلوه بارز و غالب نظام سیاسی در ایران بوده است (رجوع شود به: مجتبیایی، ۱۳۵۲). در دوره اسلامی نیز همین وضعیت تداوم یافته و با تبدیل خلافت به ملوکیت به قول ابن خلدون و مودودی، این سلطه شخصی و موروثی و زور و غلبه در هاله‌ای از تقدس و دیانت با جمود و قشری‌گری هر چه تمام‌تر، به استثنای مقاطعی خاص تا دوره معاصر استمرار پیدا کرد (موثقی، ۱۳۸۵: ۶۶). در این فرایند، در دوره حکومت قاجار نیز این روند تاریخی استبداد با حدت و شدت بیشتری ادامه یافت. در این دوره، دولت سنتی قاجار بر ساختار قدرت خودکامه ای استوار بود که در آن شاهان از اقتدار سیاسی عالی برخوردار بودند. در دوره‌های قدرت و شوکت، دربار تمام جامعه را زیر لگام قدرت خود قرار می‌داد و در دوره‌های ضعف نسبی، تمام منابع رقیب قدرت را دستکاری و خنثی می‌کرد. ساختار اقتدار و قدرت، پاتریمونیالیستی بود و عطایا و احکام شاهان به‌عنوان مشیت خداوند تلقی می‌شد. این استبداد سیاسی بر فقدان مالکیت خصوصی قانونی و وجود مالکیت اشتراکی دولتی استوار بود (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۵). در چنین گفتمان مقتدرانه‌ای که استبداد به مثابه دال مرکزی آن تمام امور را از خود متأثر می‌ساخت، اقدامات مدرن سیاسی امکان‌پذیر نبود. در این گفتمان، بطور کلی نوسازی سیاسی و موضوعی چون حقوق شهروندی به‌عنوان ثمره این نوع نوسازی، به‌دلایل ساختاری، تاریخی و اجتماعی نتوانست صورت گیرد. ضعف نهاد حقوق مالکیت، ضعف

طبقات جامعه و در مقابل تمرکز قدرت استبدادی شاه مانع از آن می‌شد که منازعه‌ای بین طبقات در گرفته و به سان کشورهای اروپایی ساخت دولت را نیز متحول سازد (دلیرپور، ۱۳۸۶: ۱۵۱). «حسین بشیریه» معتقد است که، گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی به‌عنوان گفتمان مسلط در ایران عصر قاجار از عناصر مختلفی مانند نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه، استبداد قاجاری و پدرسالاری قبیله‌ای ترکیب شده است و مبتنی بر اقتدار و پدرسالاری سیاسی است که در آن حقوق شهروندی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. با این وجود، در نهایت در دوره قاجار ساختارهای دولت سنتی به تدریج از هم فروپاشید. تجزیه حکومت قاجار به طبقات و منافع مخالف نهایتاً به انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۵ میلادی منجر گردید (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۸). تحول و گذار از یک جامعه سنتی و عقب مانده به سمت جامعه ای مدرن در عصر مشروطه، امیدها را به سمت شکل‌گیری مدرنیته سیاسی و به تبع آن حقوق شهروندی افزایش داد. تمامی گروه‌های اجتماعی سنتی (روحانیون و بازار) و مدرن (روشنفکران) در انقلاب مشروطه حضور داشتند و هدف آنان چیزی جز حکومت مشروطه یا حکومت مبتنی بر قانون نبود. این نیروها به جای ستایش ظل‌الله و قبله عالم روی زمین به ستودن برابری و آزادی و برادری و حقوق بشر و حقوق شهروندی پرداختند. کاتوزیان معتقد است که در کل انقلابیون ایرانی در مشروطه خواستار تحقق یک نظام سیاسی مبتنی بر آزادی، عدالت، دموکراسی و قانون بودند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۰۰). به تعبیر «دریادایی» می‌توان گفت که این گروه‌های ناهمگن حول محور یک لوگوس یعنی مبارزه با بی قانونی و استبداد ائتلاف به پا کردند ولی بعدها بر اثر اختلاف در منشاء اجتماعی، منافع اقتصادی، رابطه با قدرت، و مرزبندی‌های هویتی - فرهنگی (اسلامی و مدرن) دچار تفرقه و انشعاب شدند. اگر چه در مراحل ابتدایی، استبداد و مبارزه با بی قانونی به مثابه نقطه کانونی، ائتلاف ساز نیروهای نامتجانس انقلاب مشروطه گردید، ولی هر یک از این گروه‌ها بعد از تحقق هدف اولیه انقلاب، تفسیر خاص خود را از آن عامل وحدت اولیه ارایه دادند که موجبات واگرایی و سپس تشکیل گفتمان های رقیب بین این گروه ها منجر شد. در نتیجه به دلیل تقابل مشروطه خواهان و مشروعه خواهان و رواج یافتن افتراقات عمده، کم کم امید به مشروطه خواهی کم رنگ گردید و در نتیجه مساله شهروندی نیز به بن بست رسید. بنابراین فرصت تاریخی مناسب برای تقویت زمینه‌های شکل گیری شهروندی نیز از دست داده شد.

۲-۳. گفتمان مطلقه و شبه مدرنیستی پهلوی (امتناع و امکان حقوق شهروندی)

با شکست جنبش مشروطه و رها شدن پروژه مشروطه خواهی در وادی هرج و مرج، موجبات استقرار دیکتاتوری رضاشاه در قالب نخستین دولت مطلقه مدرن ایران فراهم آمد. با اعتقاد برخی از صاحب نظران، انقلاب مشروطه در ایران نیز مانند بسیاری از انقلاب‌ها ساخت دولتی نیرومند را جانشین ساخت قدرت سنتی و فرسوده قدیمی کرد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۸). به تعبیر دیگر، اوضاع نابسامان، از هم گسیختگی و هرج و مرج پدید آمده پس از انقلاب مشروطه، صحنه را برای افول وجود رهایی بخش مدرنیست و پیروزی گسترده وجوه اثبات‌گرای آن فراهم آورد. به نظر «فرزین وحدت»، رویارویی دوگانه ایران با مدرنیته که در آن دو ذهن کلیت‌پذیر و اثبات‌گرا در کنار هم وجود داشت، جای خود را به تسلط ذهنیت اثبات‌گرا در فرهنگ، جامعه و دولت داد و این پدیده جلوی توسعه جامعه مدنی، حقوق شهروندی و استقرار دموکراسی را گرفت (وحدت، ۱۳۸۳: ۱۲۵). بدین ترتیب با افول وجه رهایی بخش و نرم‌افزاری مدرنیته، گفتمان روشنفکری ایرانی این عصر بیشتر به صنعتی شدن، علم اثباتی، ایدئولوژی توسعه‌گرایی از بالا و در یک کلام به مدرنیته تک‌ساحتی یا عقلانیت‌ابزاری که چندان توجهی به توسعه سیاسی و مشارکت مدنی و شهروندی نداشت معطوف شد. چشمگیرترین تحول در ساختار اجتماعی ایران عصر رضاشاه ظهور و رشد سریع طبقه متوسط نوین شامل روشنفکران، روزنامه نگاران، افسران ارتش، حقوقدانان، پزشکان، آموزگاران، نویسندگان و کارمندان بود. این طبقه متوسط جدید در نتیجه اصلاحات و اقدامات رضاشاه گسترش یافت. با این همه طبقه متوسط جدید از گرایش‌های دیکتاتور مابانه اصلاحات رضاشاهی و فقدان فضای باز سیاسی که به آن‌ها اجازه مشارکت مستقیم در سیاست را نمی‌داد، دچار سرخوردگی و نارضایتی شد. اوج این نارضایتی را می‌توان در حمایت این قشر از نهضت ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق در دهه ۱۳۲۰ مشاهده کرد. هم‌چنین اقدامات رضاشاه در راستای «ملت‌سازی» و یکپارچگی ملی نیز نارضایتی‌های فراوانی در میان اقوام و اقلیت‌های قومی پدید آورد. ملی‌گرایی حسرت‌باری که عرب‌ها و ترک‌ها را «غیرخودی» می‌دانست. به تدریج هر گونه برداشت دموکراتیک از ملیت را که می‌توانست دست کم تا حدی زمینه ساز حقوق شهروندی باشد، در سایه افکند و رویکرد تک‌ساحتی ایران به مدرنیته را میدان داد (همان، ۱۳۳-۱۳۲). در واقع اقدامات نوسازگرایانه رضاشاه صرفاً به توسعه اقتصادی و فرهنگی محدود شد، و توسعه سیاسی که بسترساز ترویج حقوق شهروندی است هرگز عملی نشد. روی هم رفته به قدرت رسیدن رضاشاه

را می‌توان هم یک پیروزی و هم یک شکست برای جنبش مشروطیت ایران به شمار آورد. پیروزی از آن جهت بود که بسیاری از برنامه‌های او دقیقاً همان‌هایی بود که خواسته مشروطه طلبان بود اما موفق به تحقق آن نشده بودند و شکست به این دلیل که تحت حاکمیت رضاشاه، اصول مشروطه آشکار نقض و چهره زشت استبداد مجدداً نمایان گردید، مجلس به نهادی فرمان بردار در آمد، کمیته نظارتی هرگز تشکیل نشد، و اصل مشارکت مردم در سیاست و حقوق شهروندی نیز مورد استهزا واقع گردید (سمیعی، ۱۳۸۶: ۴۵۹). در سال‌های بعد از سقوط رژیم رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، ساخت دولت مطلقه گرفتار نوعی وقفه، پراکندگی و گسست گردید. در نتیجه این وقفه و گسست، مراکز و کانون‌های قدرت که در دوران استبداد رضاشاهی سرکوب شده بودند به درجه‌ای از آزادی و استقلال نسبی دست یافتند که این امر به نوبه خود موجب پیدایش میزانی از رقابت، مشارکت سیاسی و پلورالیسم در جامعه و نیروهای اجتماعی آن شد. حسین بشیریه در اثر جدید خود این مقطع را تا دوره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به‌عنوان دوران طلوع و غروب لیبرالیسم معرفی می‌نماید. چرا که از نظر وی، سقوط رضاشاه در سال ۱۳۲۰ موجب فروپاشی رژیم اقتدارگرای او و ایجاد دوره‌ای از مشارکت سیاسی محدود و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی گردید (بشیریه، ۱۳۹۳: ۳۷). در این سال‌ها که آبراهامیان از آن به‌عنوان «دوره پادشاهی ضعیف و گرفتار» محمدرضا پهلوی نام می‌برد، قدرت در بین پنج قطب جداگانه یعنی دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم دست به‌دست می‌گشت. هر کدام از این کانون‌های قدرت خود گرفتار نوعی بی‌ثباتی و اختلافات درونی خاص بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۲۰۸-۲۰۷). به همین خاطر «فخرالدین عظیمی» از پژوهشگران مسایل ایران دوره ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ را «بحران دموکراسی در ایران» می‌نامد. عظیمی که این دوره را مورد بررسی قرار داده است، بر آن است که عواملی چون قدرت نامحدود مجلس، قدرت پادشاه و ضعف نهادهای دموکراتیک مانع استقرار و نهادی شدن یک دموکراسی نیرومند در ایران شد که حقوق شهروندی را به رسمیت بشناسد (عظیمی، ۱۳۷۴). چرا که روند توسعه سیاسی در ایران به طرز فاحشی با تحمیل شرایط غیر عادی جنگ و تسلط بیگانگان تضعیف شده بود و هر چند که قدرتمندی بخشی از نمایندگان مجلس پس از استعفای رضاشاه باعث تضعیف قابل توجه نفوذ شاه جوان شد، اما این امر برای توسعه سیاسی و استقرار دموکراسی در ایران کافی نبود (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۱۹-۲۱۸). از این رو در مبارزه قدرت میان مراکز و کانون‌های قدرت سرانجام شاه و دربارش به رغم شکست‌های اولیه پیروز گشت و

موفق شد مجدداً ساخت دولت مطلقه را پس از کودتای موفقیت آمیز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در قالبی مدرن احیا نماید. از نظر «آبراهامیان»، پس از کودتا ۲۸ مرداد، پرده آهنینی به دور حوزه سیاست ایران کشیده شد و جامعه ایران پس از کودتا زندگی سیاسی ساکت و آرامی داشت، سال‌هایی که در آن سیاست مبارزه اجتماعی و مدنی کم‌کم به سیاست مهندسی اجتماعی تبدیل شد (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۵۵۴). باید گفت که انسداد سیاسی شکل گرفته در دوران پس از کودتا ذهنیت اقتدارگرا را دوباره بر جامعه سیاسی ایران مسلط نمود و امید به شکل‌گیری حقوق شهروندی را به یاس و ناامیدی کامل بدل نمود. بدین ترتیب در سال ۱۳۵۶، شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی تقریباً توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آن چنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب سال ۵۷ نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون روی داد (همان، ۵۲۵-۵۲۴). بدین ترتیب در عصر مشروطیت که از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۵۷ را شامل می‌شود، به استثنای مقاطع کوتاهی از تاریخ معاصر کشور ذهنیت اقتدارگرا و توسعه ستیز حکام و نخبگان سیاسی ایرانی نتوانستند حقوق شهروندی را برای شهروندان به رسمیت بشناسند. سرانجام با فروپاشی گفتمان پهلوی در سال ۱۳۵۷ که به گفته «جان فوران» ناشی از توسعه وابسته، حکومت سرکوب‌گر و متکی به شخص محمدرضا شاه، شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مقاومت در اشکال دموکراسی‌خواهی و اسلام‌گرایی، رکود و معضلات اقتصادی و تأثیرات نظام جهانی بود، زمینه برای بروز انقلاب در ایران فراهم گردید (فوران، ۱۳۸۶: ۳۰۵). همزمان با شکل‌گیری انقلاب سال ۱۳۵۷ و تاسیس نظام جمهوری اسلامی فرصت و شرایط جدیدی برای حقوق شهروندی فراهم گردید که در ادامه به تحلیل این شرایط جدید در دوره جمهوری اسلامی می‌پردازیم.

۳-۳. گفتمان انقلاب اسلامی: اسلامیت و جمهوریت (امتناع وامکان حقوق شهروندی)

انقلاب سال ۱۳۵۷ با یک ائتلاف مردمی، شهری و طبقاتی و مجهز به یک فرهنگ مقاومت، جهان‌نمادین و نهادمند گفتمان پهلوی را ساقط کرد. یک نظم تازه شروع به رشد و نمو کرد، که پایه‌های نظام قدرت جدید و فرهنگ رسمی آن را باز تولید می‌کرد. جنب و جوش و همکاری و تضاد، اختلاف و ستیز از عرصه حیات سیاسی تا عرصه‌های فرهنگی و ادبی، در همه جا به چشم می‌خورد. تکثر گروه‌های سیاسی به گونه‌ای بود که از چپ‌ترین تا راست‌ترین گروه‌های سیاسی در کنار هم و در میدان سیاسی حضور داشتند (ادیب زاده، ۱۳۸۷: ۱۰۷). اما

در فردای انقلاب و پس از فروپاشی ائتلاف مقاومت، میان نیروهای انقلاب نزاعی اساسی بر سر آینده و ساختار نظام جدید شکل گرفت، به گونه‌ای که روحانیون انقلابی بر ابعاد اسلامی انقلاب و نظام جدید و دیگر نیروهای انقلابی بر ابعاد مردمی آن تاکید داشتند. بدین ترتیب جامعه پساانقلابی ایران به صحنه نزع گفتمانی تبدیل شد و سیاست و امر سیاسی در فضایی «کارل اشمیتی»، یعنی منازعه‌های عمیق گفتمانی و بکار گرفتن قدرت برای طرد دیگری و اثبات خود تجلی یافت. این دوره جدید از منازعات سیاسی در ایران از انتصاب مهندس بازرگان به نخست وزیر شروع و تا عزل بنی صدر از ریاست جمهوری ایران ادامه یافت. در این مقطع، موضوع مهم «بیرون گذاری» از عرصه قدرت سیاسی مهم ترین موضوعی بود که در منازعات سیاسی بین نیروهای انقلابی به ظهور رسید (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۷۱). سرانجام در این بازی قدرت، گروه‌های راست اسلامی در نزدیکی با رهبر انقلاب در راس قدرت ماندند و سایر گفتمان‌ها مانند ملی‌گرایان و مارکسیست‌ها را از عرصه قدرت خارج ساختند (ادیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۲۸). اما از اوایل دهه شصت که گفتمان اسلام فقهاتی در اوج به نظر می‌رسید با فروکش کردن غیریت‌های بیرونی و به حاشیه رفتن گفتمان‌های مخالف، غیریت‌سازی کم کم به درون گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی منقل شد و انسجام و یکپارچگی ظاهری آن این گفتمان را سست می‌کرد. با در هم شکست انسجام گفتمانی اندک اندک خرده گفتمان‌های متنوعی ظاهر شدند و به رقابت با یکدیگر پرداختند و عرصه سیاست ایران به میدان منازعه پایان ناپذیر میان خرده گفتمان‌های اسلامی تبدیل گردید (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۵۹). در طول بیش از سه دهه گذشته نزع اصلی میان خرده گفتمان‌های موجود در نظام جمهوری اسلامی، در چارچوب دوتالیسم اسلام‌گرایی و دموکراسی خواهی قابل تبیین و تحلیل است. نزاعی که هیچ وقت سایه سنگین خود را از سر رژیم جمهوری اسلامی بر نداشته است و همواره این موضوع در مناسبت‌های مختلف خود را بازتولید نموده است. ما حاصل این جدال، ظهور دو خرده گفتمان اصلی «جمهوریت اسلامی» و «اسلامیت جمهوری» بوده است که هر یک رویکردهایی متفاوت نسبت به مقوله حقوق شهروندی در نظام جمهوری اسلامی دارند. در این راستا، «یرواند آبراهامیان» ایران‌شناس معاصر، این دوگانگی در نظام جدید جمهوری اسلامی را ملغمه‌ای از نگره ولایت فقیه و جمهوری خواهی، حقوق الهی و حقوق شهروندی، تئوکراسی و دموکراسی، صدای خدا و صدای مردم و اقتدار روحانی و حاکمیت مردمی معرفی می‌نماید (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۹۱). در چنین فضای سیاسی است که می‌توان درک و فهم دقیق تری از موضوع حقوق شهروندی بدست

آورد. اگر چه قانون اساسی جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸ پس از تشریح اصول کلی در فصول اولیه، در فصل سوم به حقوق ملت پرداخته است و بر حقوق شهروندی در موارد زیر: تأکید بر برخورداری از حقوق مساوی مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند (اصل ۱۹ قانون اساسی)، اصل امنیت فردی به این معنا که نمی‌توان هیچ کس را دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند (اصل ۳۲)، اصل ممنوعیت تفتیش عقاید به این معنا که هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد (اصل ۲۳)، حقوق قضایی شهروندی به این معنا که دادخواهی حق مسلم هر فرد است (اصل ۳۴)، آزادی اخبار و اطلاعات به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی نباشد (اصل ۲۴)، فعالیت آزاد احزاب و آزادی‌های سازمانی مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی و موازین اسلامی را نقض نکنند (اصل ۲۶)، حق تشکیل اجتماعات و راهپیمایی بدون حمل سلاح و به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد (اصل ۲۷)، حرمت مالکیت (اصل ۴۷)، و مواردی از این دست مهر تایید زده است، اما در عرصه عمل و در نتیجه ذهنیت دو قطبی اسلام‌گرایی و دموکراسی خواهی یا اصول‌گرایی و نواندیشی در ساحت سیاسی، این اشکال حقوق شهروندی با محدودیت‌ها و تنگنانهایی مواجه شده‌اند. چرا که در طول حیات سیاسی جمهوری اسلامی به تدریج خرده‌گفتمان‌هایی ظاهر شدند که هر کدام بر تعبیر و تفسیر خود از حقوق شهروندی و چگونگی مفصل‌بندی آن پافشاری نموده‌اند. در این میان به نظر می‌رسد بررسی جدال میان دو خرده‌گفتمان محافظه‌کار و نواندیشی دینی پیرامون موضوعات مختلف از جمله حقوق شهروندی تبیین و تحلیل مناسبی از موضوع اصلی این نوشتار بدست دهد. با توجه به اینکه آیت‌اله محمدتقی مصباح‌یزدی در این سال‌ها یکی از مهم‌ترین سخنگویان اصلی گفتمان محافظه‌کاران به‌شمار می‌رود، در این جا کم و بیش با تکیه بر سخنان ایشان به تحلیل حقوق شهروندی می‌پردازیم.

آیت‌اله مصباح‌یزدی همچون دیگر سخنگویان این گفتمان معتقد است ولایت فقیه برای اجرای احکام اسلامی و تحقق حاکمیت اسلامی ضروری است و در حکومت دموکراتیک نمی‌توان احکام اسلام را به‌طور کامل اجرا کرد (مصباح‌یزدی، ج ۱، ۱۳۷۸ الف: ۳۰). در چارچوب این گفتمان، ولی فقیه از سوی خداوند نصب شده است و مردم نقشی در مشروعیت بخشی به حکومت او ندارند. به نظر مصباح هر کس به اصالت جمهوریّت در کنار اسلامیت معتقد باشد شرک ورزیده است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۸۴). در واقع دموکراسی در این نظریه جایگاه

چندانی ندارد و خواست و نظر مردم تنها در چارچوب ارزش‌های اسلامی و پس از تایید ولی فقیه معتبر است. مصباح یزدی معتقد است: «تاکید می‌کنم که بین نظریه ولایت فقیه یا حکومت اسلامی به معنای صحیحش با نظریه دموکراسی تفاوت بسیاری وجود دارد و ما هیچ گاه نمی‌توانیم نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را بر دموکراسی تطبیق کنیم (مصباح یزدی، ۱۳۷۸ ب: ۲۱). آزادی نیز مفهوم جذابی در گفتمان اسلام سیاسی محافظه کار به شمار نمی‌آید. آزادی به‌طور مشخص در این گفتمان به آزادی درونی و آزادی از عبودیت خدا تفسیر شده و آزادی اجتماعی و سیاسی عملاً به حاشیه رانده می‌شود. این گفتمان هم‌چنین برابری را فقط در چارچوب شرع تعریف می‌کند و به تساوی گوهری انسان‌ها و شهروندان معتقد نیست. بنابراین نوعی درجه بندی انسانیت و یا حداقل شهروندی در این گفتمان وجود دارد که به‌طور ذاتی با مفهوم مدرن ناسازگار است. مصباح یزدی معتقد است: «گوهر انسانیت در همه انسان‌ها یکی است و ما انسان درجه یک و دو نداریم؛ ولی این بدان معنا نیست که همه انسان‌ها در همه چیز، حتی در شهروندی نسبت به یک کشور و استفاده از مزایای حقوقی یک شهروند، مساوی باشند... ما انسان درجه یک و دو نداریم، ولی شهروند درجه یک و دو می‌توانیم داشته باشیم و این چیزی است که در اسلام هم پذیرفته شده است» (مصباح یزدی، ج ۱، ۱۳۷۸ الف: ۳۰۴). در این گفتمان هم‌چنین بر محدودیت بیان تاکید می‌شود. از نظر مصباح یزدی «اسلامی که ما سراغ داریم می‌گوید همان‌طور که شما در خوردن و آشامیدن محدودیت دارید، در صحبت کردن هم محدودیت دارید، حق ندارید هر چه خواستید بگویید...» (همان، ۲۰۶). این گفتمان هم‌چنین به برتر بودن منافع دینی و معنوی بر منافع مادی انسان معتقد است. اگر بین منافع مادی و دینی تعارضی بوجود آید، حفظ دین داری و معنویت مقدم است. مصباح معتقد است «از دیدگاه اسلام مصالح دینی و معنوی از مصالح مادی مهم‌تر است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۴۱). به هر حال چنین تعابیر و نشانه‌هایی کم و بیش در سخنان دیگر نمایندگان برجسته این گفتمان، از جمله عبدالله جوادی آملی، محمد یزدی، محمدرضا مهدوی کنی، علی اکبر ناطق نوری و... تکرار شده است. این گفتمان راست‌گرا دنباله خط فکری شیخ فضل‌اله نوری بشمار می‌آید که از مشروطه بدین سوی همواره نسبت به حضور مفاهیم و نهادهای مدرن مانند حقوق شهروندی واکنش نشان داده است (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۹۸). تامل در گزاره‌ها و نشانه‌های مذکور نشانگر آن است که چنین ادبیاتی در تضاد با آن چیزی است که ما تحت عنوان حقوق شهروندی و در شاخص‌های حقوق مدنی (حفظ آزادی‌های فردی و برابری)،

حقوق سیاسی (حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی) و حقوق اجتماعی (حق برخورداری از رفاه اقتصادی و امنیت فردی) می‌شناسیم و تعریف نمودیم. با این اوصاف، گفتمان محافظه‌کار عاری از رقیب نبوده است و در طی دهه‌های اخیر همواره از سوی نوگرایان دینی و خرده‌گفتمان سیاسی چپ به چالش کشیده شده است. گفتمان اصلاح طلب و نوگرا کوشیده است تا با بازخوانی مدرن ارزش‌ها و مفاهیم دینی و با تکیه بر سویه‌های دموکراتیک اسلام سیاسی و با استفاده از جنبه‌های مردم‌گرایانه قانون‌اساسی و اندیشه رهبر انقلاب، گفتمانی فراگیر و معطوف به آینده را پی‌ریزی کند. عبدالکریم سروش، مجتهد شبستری و سیدمحمدخاتمی از جمله مهم‌ترین فعالان فکری و سیاسی گفتمان نوگرایی و اصلاح طلبی هستند. این گفتمان در برابر رقیب، که بر اسلامیت انقلاب توجه داشت و جمهوریت را به حاشیه می‌راند و گاه از حذف آن سخن می‌گوید، جمهوریت نظام را برجسته سازد. سیدمحمد خاتمی در آثار و سخنرانی‌های خود رضایت و قرار داد را منشا تحقق جامعه مدنی دانسته و عناصری چون منشاء مردمی حکومت، مشارکت مردم، قانون‌مندی و محدودیت دولت، وجود نهادهای مدنی واسط مانند احزاب و... را به‌عنوان اصول اساسی جامعه مدنی معرفی می‌کند (خاتمی، ۱۳۷۳: ۳۵). در این چارچوب «عبدالکریم سروش» معتقد است که «بر حق محور بودن دنیای امروز در حالی تأکید می‌شود که پادشاهان در دنیای قدیم بیشترین حق و کم‌ترین تکلیف را داشتند، در دنیای جدید افراد صاحب حقند و دولت‌ها زیر بار تکلیف کم‌خم کرده‌اند» (سروش، ۱۳۷۶: ۴۳۴). در این گفتمان آزادی از جمله حقوق اولیه و فرادینی و مقدم بر هر چیز تلقی می‌شود، در این راستا سروش معتقد است: «اخیرا پاره‌ای از گویندگان در جامعه ما از سر ملامت و مذمت اظهار داشته‌اند که برای بعضی‌ها آزادی اصل است. بلی آزادی چرا اصل نباشد. ما حتی اگر دین و بندگی و طاعت را قبول داریم به دلیل این است که آزادانه آن‌ها را قبول کرده‌ایم» (سروش، ۱۳۷۵: ۲۵۳). گفتمان نوگرایی ولایت فقیه را به‌عنوان مبنای نظام می‌پذیرد اما می‌کوشد تا از آن قدسیت‌زدایی کرده و قرائتی مدرن و دموکراتیک از آن ارایه دهد. در این فضا، سیدمحمد خاتمی با تکیه بر مفهوم برابری، درجه‌بندی شهروندی را نفی کرده و بر وظیفه دولت در احترام به حقوق مردم و حفظ کرامت انسان‌ها تأکید می‌کرد. به نظر خاتمی، ایرانی بودن ملاک برخورداری از حقوق شهروندی است: هر کس که در ایران است صاحب حقوق شهروندی و باید از حقوق او حمایت شود و دفاع از قانون به معنای دفاع از حقوق به رسمیت شناخته شده همه ایرانیان به عنوان شهروند این کشور است» (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۶: ۱۹۱). در واقع خاتمی

می‌کوشید تا دیدگاه تکلیف محو‌گفتمان سنتی را با بینش حق محور مدرن جایگزین نماید. به همین دلیل در گفتمان اصلاحات به جای تکالیف مردم بیشتر از حقوق آن‌ها سخن گفته می‌شد (خاتمی، ۱۳۷۷/۵/۶). به هر حال، تامل در دیگر دال‌ها و نشانه‌های گفتمان نوگرایی مانند قانون‌گرایی، کرامت انسانی، توسعه سیاسی، تساهل و مدارا، آزادی مطبوعات، مردم‌گرایی و... نشانگر آن است که این گفتمان از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های خوبی برای تامین حقوق شهروندی در چارچوب اسلام‌گرایی دموکراتیک برخوردار است. اما مدعای نویسندگان این است که دوره اصلاحات از دیگر مقاطع کوتاه تاریخ ایران می‌باشد که با تمام نوآوری‌های که در پی داشت نتوانست توسط ذهنیت اقتدارگرای ایرانی به رسمیت شناخته شود. از این رو، ذهنیت اقتدارگرای موجود در جامعه سیاسی ایران به روال سابق آنگونه که در سایر گفتمان‌های پیش گفته ذکر گردید، راه را بر شکل‌گیری و گسترش حقوق شهروندی تنگ نموده است. لذا می‌توان گفت که این گفتمان محافظه‌کار است که به دلیل برخورداری از اعتبار مذهبی، حمایت روحانیت و هسته مرکزی نظام، ارتباط با توده‌ها، در اختیار داشتن نهادهای اصلی نظام و دیگر موارد از این دست بسیار قدرتمند می‌نماید. به همین خاطر است که هرگونه توجه به مقوله حقوق شهروندی و گسترش آن به سطح جامعه بدون حمایت نمایندگان خرده‌گفتمان محافظه‌کاری به بن‌بست خورده و ره به جایی نخواهد برد.

نتیجه‌گیری

در تحقیق و بررسی پیرامون مسایل و مشکلات جامعه رویکردهای مختلفی را می‌توان بکار گرفت. هر موضوعی را می‌توان از منظرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. در این راستا، مقاله حاضر با توجه به اینکه موضوع حقوق شهروندی به مساله‌ای جهانی و قابل توجه تبدیل شده است، سعی نموده تا با اتخاذ «رویکردی سیاسی» دلایل عدم امکان شکل‌گیری آن در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران از عصر قاجار تا دوره جمهوری اسلامی را مورد کنکاش قرار دهد. اگرچه ابعاد سیاسی معاصر ایران از عصر قاجار تا دوره نویسندگان از ابعاد آکادمیک و طراحی علمی بحث غافل نبوده‌اند. به گونه‌ای که تمام تلاش نوشتار حاضر حول یافتن پاسخی مناسب به این پرسش متمرکز گردیده که دلایل عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر در ایران چیست؟ در پاسخ به چنین پرسشی این فرضیه به محک آزمون گذاشته شده است که، گفتمان‌های سیاسی به دلیل

داشتن فرهنگ سیاسی ضعیف و گرایش به اقتدارگرایی نتوانسته‌اند حقوق شهروندی را در جامعه چنان که شایسته انسان مدرن است به رسمیت بشناسند، و حقوق شهروندی همچنان به‌عنوان نوعی مفهوم ایده آل باقی مانده و نتوانسته است جامعه عمل بپوشد. برای بررسی چنین فرضی، نوشتار حاضر از حیث مبانی تئوریک بر نظریه شهروندی «توماس هامپری مارشال» و از منظر روش‌شناسی بر روش‌های جامعه‌شناسی تاریخی و گفتمان برای تجزیه و تحلیل تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران تمرکز نموده است. بر این مبنا، نویسندگان با تقسیم‌بندی گفتمان‌های سیاسی معاصر به سه گفتمان سنتی پاتریمونیالیسم قاجار، گفتمان مطلقه و شبه مدرنیستی پهلوی، و گفتمان ایدئولوژیک جمهوری اسلامی کوشیده‌اند تا به بررسی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در هر یک از این گفتمان‌ها بپردازند. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که ذهنیت اقتدارگرایی معاصر ایرانی مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری عدم امکان حقوق شهروندی در ابعاد مدنی، سیاسی و اجتماعی آن بوده است. با این وجود درمقاطع کوتاهی مانند دوره مشروطه، سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و در دوره اصلاحات در خرداد ۱۳۷۶ امید به رشد و گسترش حقوق شهروندی در جامعه سیاسی گسترش یافته است، که متأسفانه باز تولید ذهنیت اقتدارگرا در اشکال مختلف مانع از تحکیم چنین امیدی در جامعه ایرانی شده است. اگر چه در متن قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی به صراحت توجه به حقوق شهروندی مبذول شده است، اما در عرصه عمل و در ساحت سیاسی گفتمان‌ها توجه به چنین حقوقی با تنگناها و موانعی مواجه بوده است. لذا به نظر می‌رسد که ما کمتر توانسته‌ایم برنامه بلندمدتی جهت بزرگداشت حقوق شهروندی و کرامت انسانی از منظر سیاسی و اجتماعی تدوین نماییم.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۳). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه سیدهاشم آغاجری، تهران: نشر مرکز.

- اسمیت، دنیس (۱۳۸۶). برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه سیده‌هاشم آجاجری، تهران: نشر کویر.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۳). جزوه درسی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، نیمسال تحصیلی دوم، تهران: دانشگاه علوم و تحقیقات تهران.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، تهران: سمت.
- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷). زبان، گفتمان و سیاست خارجی، تهران: اختران.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی‌اردستانی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی دوره جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۴). «گونه‌شناسی روش‌های مطالعه جامعه‌شناسی سیاسی ایران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۱، زمستان، صص ۹۷-۱۱۷.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۸۶). اسلام سیاسی در ایران، قم: دانشگاه مفید.
- خاتمی، سیدمحمد (۱۳۷۷). سخنرانی، در تاریخ ۱۳۷۷/۵/۶.
- خاتمی، سیدمحمد (۱۳۷۳). از دنیای شهر تا شهر دنیا، تهران: نشر نی.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۸۶). «ریشه‌ها و زمینه‌های شکل‌گیری ساخت دولت مدرن در ایران: از آغاز تا ظهور رضاشاه»، در کتاب: دولت مدرن در ایران، به اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- سلطانی، علی‌اصغر (۱۳۸۴). قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- سمیعی، علیرضا (۱۳۸۶). «دولت مطلقه مدرن و نوسازی اقتصادی- اداری در ایران (۱۳۰۴-۱۳۷۶)»، در کتاب: دولت مدرن در ایران، به اهتمام رسول افضلی، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). مدارا و مدیریت، تهران: صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۵). فربه تر از ایدئولوژی، تهران: صراط.
- شهرام‌نیا، سیدامیر مسعود (۱۳۸۵). جهانی شدن و دموکراسی در ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
- شیانی، ملیحه (۱۳۸۱). «شهروندی و رفاه اجتماعی»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال اول، شماره چهارم، تابستان، صص ۹-۲۴.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴). بحران دموکراسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۲)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.

- غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۷۶)، **جادوی گفتار ذهنیت فرهنگی و نظام معنایی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶**، تهران: فرهنگ گفتمان.
- فوران، جان (۱۳۸۶). **نظریه پرداززی انقلاب‌ها**، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱). **شهروندی**، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: نشر کویر.
- فیرحی، داود (۱۳۸۴). **قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام**، تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳). **انسان‌شناسی شهری**، تهران: نشر نی.
- قادری، حاتم (۱۳۷۹). «شهروند خوب؛ انسان خوب»، **نشریه پیام آبادگران**، شماره نهم.
- کاظمی، عباس و محسنی آهوپی، ابراهیم (۱۳۸۷). «تبعیض سنی: گفتمان سیاست فرهنگی در هویت بخشی به جوانان ایرانی»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۳۳، بهار، صص ۵۳-۲۳.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴). **اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی**، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۷). **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مک دائل، دایان (۱۳۸۰). **مقدمه‌ای بر نظریه گفتمان**، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: نشر فرهنگ گفتمان.
- منوچهری، عباس و نجاتی حسینی، سیدمحمود (۱۳۸۵). «درآمدی بر نظریه شهروند گفتگویی در فلسفه سیاسی هابرماس»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۲۹، زمستان، صص ۲۸-۱.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳). «تاویل و شهروندی»، **کتاب ماه علوم اجتماعی**، سال هفتم، شماره ۱۱.
- موثقی، احمد (۱۳۸۵). **نوسازی و اصلاحات در ایران**، تهران: قومس.
- مجتبایی، فتح‌اله (۱۳۵۲). **شهر زیبای افلاطون و شاه آرمانی در ایران باستان**، تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸ الف). **نظریه سیاسی اسلام**، ۲ جلد، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸ ب). **نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه**، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).
- مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۱). **آزادی: ناگفته‌ها و نکته‌ها**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۳). **رویارویی فکری ایران با مدرنیت**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.

(ب) منابع انگلیسی

- Giddens, Anthony (1985). **The Nation-State and Violence**, London: Macmillan.
kymlicka, will (2000). **Citizenship in Diverse Societies**, Oxford University press.
Marshall, T.H. (1992). **Citizenship and Social Class**, London: Pluto press.